

کانادا هنوز توضیحی برای صداهای اسرار آمیز قطب شمال ندارد

مقام‌های رسمی کانادا به بی‌بی‌سی گفته‌اند که در حال تحقیق در مورد صداهای اسرارآمیزی هستند که از کف دریا در مناطق دوردست قطب شمال به گوش می‌رسد. این صدای عجیب و غریب طی ماه‌های گذشته بارها توسط ساکنان محلی گزارش شده و باعث هراس حیوانات شده است. مقام‌های کانادایی گفته‌اند روز جمعه با استفاده از یک هواپیمای نظامی تجسسی از این منطقه بازرسی کردند اما ارتش کانادا هنوز نمی‌تواند در مورد دلیل این "صدای غیر متعارف" توضیحی دهد.

ارتش کانادا در بیانیه‌ی که در اختیار بی‌بی‌سی قرار داد گفت در عملیات تجسسی خود، موفق به ردیابی و کشف هیچ تماس سطحی یا زیرسطحی نشده است. این بیانیه می‌گوید تنها چیزی که خدمه این هواپیما در آن منطقه مشاهده کردند، گروهی نهنگ و گراز دریایی بوده است. سخنگوی وزارت دفاع ملی در اتاوا گفته است دلیل این صدا که ساکنان محلی از طریق بدنه کشتی‌ها هم می‌توانند بشنوند، یک معما است.

این صدا که شماری آن را شبیه زمزمه یا صدای تند و تیز خوانده‌اند در طول تابستان امسال در تنگه فوری و هکلا در ۱۲۰ کیلومتری شمال غربی ایگلولیک به گوش ساکنان رسیده است. این ناحیه دور افتاده، کم‌جمعیت‌ترین منطقه کانادا است و در نزدیکی گرینلند قرار دارد.

سال سوم، یکشنبه، ۱۶ عقرب ۱۳۹۵ هجری خورشیدی، ۶ نوامبر ۲۰۱۶

شماره‌ی ۱۰۶

افغانستان

هفته‌نامه

۴۵ هزار جنگجوی مسلح در برابر نظامیان افغان می‌جنگند

شماری از کارشناسان سازمان ملل متحد می‌گویند که اکنون دست کم ۴۵ هزار جنگجوی مسلح و هراس افکن در برابر نیروهای نظامی افغانستان می‌جنگند. در گزارش اسوشیتد پرس به نقل از این کارشناسان آمده است که در میان این جنگجویان مسلح ۲۵ درصد جنگجویان خارجی شامل اند که بیشترین آنان پاکستانی هستند.

گفته شده که شهروندان چینی، روسی، کشورهای آسیایی مرکزی و پاکستانی در میان این جنگجویان حضور فعال دارند که بیشتر از ۷۶۰۰ جنگجوی پاکستانی در افغانستان مصروف جنگ با نیروهای امنیتی‌اند.

به باور آنان این کارشناسان، جنگجویان وفادار به القاعده در جنگ‌ها و درگیری‌های سال‌ها در افغانستان طالبان را همکاری کرده‌اند. در گزارش اسوشیتد پرس آمده است که پس از کشته شدن ملا عمر و ملا اخترمحمد منصور، در دوره‌ی رهبری ملا هبت‌الله روابط میان طالبان و القاعده مستحکم شده و جنگجویان وفادار به القاعده در جریان سال‌ها، طالبان را حمایت کرده‌اند و افراد طالبان را در ساخت ماین‌های کنار جاده آموزش داده‌اند. در گزارش آمده است، تهدیدی که از بابت گروه‌های هراس‌افکن به شمول القاعده و داعش متوجه افغانستان است در کنار تهدید امنیت داخلی کشور، ثبات و امنیت در کشورهای منطقه را نیز با خطر مواجه کرده است.

ربودن شش نفر غیرنظامی از سوی داعش پس از سفر غنی به غور

مقام‌های محلی ولایت غور در مرکز افغانستان تأیید کردند، نیروهای که خود را وابسته به گروه موسوم به دولت اسلامی (داعش) می‌نامند ۶ غیرنظامی را جمعه ۱۴ عقرب، ربوده‌اند.

محمد اشرف غنی، رئیس‌جمهوری افغانستان دیروز از ولایت غور دیدار کرد و در نشست با مسئولان امنیتی و خانواده‌های کسانی که چند روز قبل در این ولایت کشته شدند، به مسئولان امنیتی غور دستور داد، "تا به خاطر تأمین امنیت مردم این ولایت از تمام امکانات استفاده نمایند و نگذارند شماری از افراد تروریست باعث اختلال نظم و آزار مردم غور گردند".

عبدالحی خطیبی، سخنگوی والی غور به بی‌بی‌سی گفت که افراد داعش دیروز در حالی که رئیس‌جمهور محمد اشرف غنی سرگرم دیدار با مردم غور بود، هشت تن را ربودند اما دو تن نجات یافتند. آقای خطیبی گفت که اداره محلی غور شماری از علما و بزرگان قومی را وظیفه داده تا برای رهایی این افراد که هنوز به گفته او سالم هستند، وارد عمل شوند.

یکی از بزرگان محلی دیروز به رئیس‌جمهوری افغانستان گفته بود که در آخرین مورد به تعداد ۵۶۱۳ رأس گوسفند مردم نیز توسط گروه‌های مسلح به سرقت برده شده و ۲۷ تن از مردم منطقه کاسی نیز کشته شدند.

او افزوده بود که مردم قریه کاسی تمام اموال و دارایی خود را از دست داده‌اند و نیاز به توجه رئیس‌جمهوری دارند.

بن بست قدرت متمرکز و استمرار رنج مردم



کوهبندی

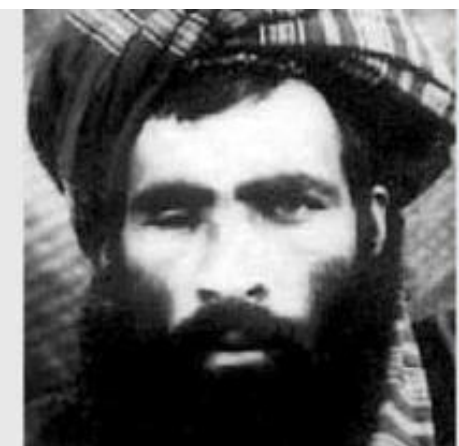
تفاوت جدی تمرکز قدرت میان امارت امیر عبدالرحمان، قدرت‌های شاه‌ی سلاله‌ی نادرخان، سوسیالیسم نور محمد تره‌کی و حفیظ الله امین و یا امارت اسلامی حکمتیار و ملا عمر با رویکرد حلقه‌ی کنونی مستقر در ارگ زیر رهبری اشرف غنی احمدزی یا محمد اشرف غنی دیده نمی‌شود. از نظام نامه‌ی امانی تا قانون اساسی کنونی، در همه اسناد که زیر نام قوانین اساسی افغانستان تدوین گردیده، از تمرکز قدرت حمایت و نظام سیاسی با نام و عناوین فریبده‌ی حامی قانون و یا احکام شرعی استتار گردیده و اما نفس نظام همان سلطنت مطلقه باقی مانده است.

۳

بخش اول

محمد یوسف یاسا

رویارویی سنت و مدرنیته در افغانستان



قومی و قبیله‌ی در این جغرافیا حاکمیت داشته، این مبارزه به سود سنت می‌انجامد و تجدد و نوگرایی پس از تولد در حالی که هنوز راه رفتن را نیاموخته بود خفه شده و این روند تقابل پس از آن نیز کماکان در یک سده‌ی پسین ادامه یافته است.

چالش اصلی امروزه‌ی ما نیز همین جنگ و رویارویی سنت و تجدد است و شهروندان ما همواره بحران‌های مرگ‌باری را به تجربه می‌نشینند و قربانی همین تقابل و رویارویی می‌گردند. در یک‌ونیم دهه‌ی اخیر و با پا درمیانی جامعه‌ی جهانی و کمک‌های مشروط آنان برای پایه‌گذاری نهادهای دموکراتیک و تجددخواهانه، این نوگرایی است که در برابر سنت‌ها ظاهران پیروز میدان می‌شوند، ولی تمام ماجرا این نیست... صفحه‌ی ۳

مدرنیته از یک نگاه، مفهوم تازه‌ایست که؛ در بحث‌های جامعه‌شناختی در اروپا، پس از دوره‌ی نوگرایی یا رنسانس مطرح شده است و نقطه‌ی تقابل آن، سنت است.

اما آغاز تقابل و رویارویی سنت و نوگرایی در اروپا، دوره‌ی بعد از رنسانس نیست، زیرا اگر ژرف‌تر نگاه کنیم در می‌یابیم که، جهان خود یک میدان مبارزه و رویارویی نو با کهنه است و این پدیده از شروع جهان هستی، تا زمانی که دنیا پا برجاست ادامه خواهد داشت.

در افغانستان به نظر می‌رسد پس از استقلال در سال ۱۹۱۹ گام‌های بلندتر و استوارتری به سوی تجدد و نوگرایی برداشته شده، اما به دلیل این‌که افغانستان یک جامعه‌ی کامل بسته و سنتی بوده و جمعی اندک با باورهای سنتی،

آزاد

دشواری کار ارگ و شکننده‌گی اوضاع



قانون اساسی و تأکید بر توافقنامه‌ی حکومت وحدت ملی، موجودیت بسیاری از ادارات و به ویژه مشروعیت شورای امنیت را با استفاده از سنگ محک قانون اساسی و مواد توافق‌نامه به پرسش گرفته است. سپیدار پیش از این روی اجرایی شدن آن مطالبات اصرار کرده بود.

این جریان اخیر نقد و اعتراض، اگر چند در ظاهر از چندین مرجع و مرکز صدا بلند کرده‌اند، اما همه به یک نقطه و آن هم روی فرد و یا افراد خاص و یا ادارات خاص انگشت گذاشته‌اند. پیش از این ارگ غرض مشروعیتش با استفاده از ابزار نفاق و تفرقه درون هم پیمانانش استفاده می‌کرد. در این روزها آن...

صفحه‌ی ۳

شکل‌گیری یک نوع جبهه‌ی غیررسمی اعتراضی و آن هم بدین وسعت و گستردگی در درون حلقه‌ی حاکمیت (حکومت وحدت ملی) تاکنون پیشینه نداشته است. پیش از این اعتراضات اغلب برون از دایره‌ی نظام حکومتی و آن هم به شکل جنبش‌های خیابانی در مخالفت با راهکار تبعیض‌آمیز و یا غیرقانونی ارگ و سپیدار به راه می‌افتاد. اما اعتراضات کنونی دیگر از آن رویه و رنگ پیروی نمی‌نماید، معاون اول نظام که رئیس حکومت بخشی از مشروعیتش را از رأی او کسب نموده، در کنار سپیدار و اما جدی‌تر از سپیدار رفتار رئیسش را به نقد و نکوهش گرفته و با پافشاری روی نقض



جنرال دوستم معاون ریاست جمهوری پس از آن‌که برای تصرف دوباره ولسوالی غورماچ فاریاب به شمال کشور رفت و در جریان این سفر به یک کمین برخورد و دوباره به کابل برگشت و در شهر شبرغان ناگفته‌ها و ناراضی‌های خود را از رییس جمهور و رییس اجرائیه بی‌پرده، بیان کرد.

رییس جمهور و رییس اجرائیه را متهم کرد که قوم‌گرایی می‌کنند و درگماردن افراد در مقام‌های دولتی بیشتر به وابستگی قوم‌شان واقعی می‌گذارند.

دوستم هم‌چنان رییس شورای امنیت ملی را متهم کرد که در طراحی حمله برکاروانش دست داشته است. اشرف غنی و عبدالله این گفته‌ها را رد کردند و گفتند که گفته‌های دوستم به عنوان معاون اول ریاست جمهور خلاف شأن اوست و می‌توانست آن را بدون این‌که رسانه‌ی کند، مطرح می‌کرد.

تنش و اختلاف میان اشرف غنی و جنرال دوستم معاون اول ایشان و نیز اینکه اشرف غنی در تلاش است عطا محمد نور سرپرست بلخ را از شمال به کابل بیاورد و مذاکرات میان‌شان، از چندماه به این سو جریان دارد. برعلاوه ناراضی‌ای از امتیازگیری و امتیازدهی بازگویی این واقعت است که اراده‌ی در تیم ارگ وجود دارد که می‌خواهد قدرت این دو فرمان‌روای شمال را تضعیف کند.

ظاهراً از سوی حلقاتی نزدیک به تیم ارگ توجیه می‌شود که با تضعیف این قدرت‌مندان، قلمرو حاکمیت دولت در شمال کشور بیشتر می‌شود.

هرچند در پانزده سال گذشته جنگ‌سالاران سابق و رهبران قومی چالش‌هایی را برای دولت مرکزی به وجود آورده‌اند و در مواردی منابع دولتی از سوی این زومندان حیف و میل شده است اما، واقعت دیگری نیز وجود دارد که نقش‌گیری رهبران قومی در حکومت و هم‌سویی آنها با دولت نیز بدون تأثیر نبوده و در مواردی استفاده از قدرت و نفوذ آن‌ها به نفوذ دولت در ولایت‌ها کمک کرده است.

اما در جریان پانزده سال گذشته روی‌کردی دنبال شده که گاهی به رهبران قومی و زورمندان امتیاز داده شده و گاهی روی‌کرد تجرید آنها در دستور کار قرار گرفته است.

این دو روی‌کرد به تقویت نظام کمک نکرده و روی‌کرد تجرید پیامد منفی‌تری به دنبال داشته است.

از تجربه‌ی پانزده سال گذشته چنین استنباط می‌شود که چالش جدی در برابر تقویت نظام سیاسی همین شیوه حکومت‌داری و نادیده گرفتن جریان‌های افراطی - مذهبی، مانند طالبان و سنت‌گرایانی بوده‌اند که در برابر اصل نظام دولتی به عنوان الگوی حاکمیت مدرن و نیز ارزش‌ها و هنجارهای جدید مخالفت می‌کنند و بنیاد سنت‌گرایی و اسلام‌گرایی افراطی را در جامعه تقویت می‌نمایند.

اکنون بیشتر از قدرتمندانی که منافع‌شان به وجود دولت گره خورده، امنیت اجتماعی و آینده نظام سیاسی افغانستان را گروه طالبان، داعش و روی‌کرد برتری جویانه‌ی قبیلوی تهدید می‌کند.

در دو سال گذشته که روی‌کرد قبیله‌گرایی در حکومت تقویت یافته طالبان بیشتر از گذشته قوی‌تر شده و دایره‌ی قلمرو دولت را محدود کرده و نیز گرایش حمایت از نظام سیاسی در جامعه تضعیف شده است، منطقی است که تیم ارگ باید نگاه قبیله‌گرایی را در حکومت‌داری کنار بگذارد و به روی‌کرد تعامل و احترام به ساختار متکثر قومی و اجتماعی جامعه‌ی افغانستان که قانون اساسی آن را احترام گذاشته واقعی بگذارد، زیرا؛ این روی‌کرد با واقعت‌های جامعه‌ی افغانستان سازگارتر است و اگر بنا باشد دولت به عنوان نظام سیاسی تقویت شود، تنها با این روی‌کرد تقویت می‌یابد.

بن‌بست قدرت متمرکز و استمرار رنج مردم

شکل به کام مرگ سپرده شد.

در این مدت درانی‌ها از سنگر روم، در مخالفت با غلجایی‌ها، که کابل و پشاور را در چنگ داشتند،

مبارزه‌ی نرم سیاسی را به پیش برده و افکار جامعه‌ی جهانی را در هم‌نوایی با خود سمت‌وسو می‌دادند. در این مبارزه‌ی پیچیده‌ی سیاسی که میان

اعیان جامعه‌ی قبیلوی غلجایی و درانی در داخل و خارج از کشور ادامه داشت، طبقات اعیان جوامع غیرملیتی آن دو قبیله، به دو بخش اساسی، که یکی

در کنار اعیان جامعه‌ی غلجایی و دیگری در هماهنگی با درانی‌ها شریک سیاسی بودند، تقسیم

گردیده بود. در واقع این تقسیم‌بندی از همان روزهای آغازین شکل‌گیری قدرت سیاسی در دست

احمدشاه ابدالی در قندهار و پسا نادر کابل، به یک عنعنه‌ی تاریخی تبدیل گردیده و اعیان جوامع

غیرپشتون با درک نیاز تاریخی و منافع سیاسی طبقاتی‌شان، خود را در قالب رهبران آن دو

جامعه‌ی قبیلوی سازمان داده بودند.

امارت اسلامی طالبان را پس از میرویس هوتکی و تصرف اصفهان و یا سقوط حکومت تره‌کی - امین

و نجیب می‌توان اعتلای قدرت سیاسی در دست قبایل غلجایی برشمرد. آن اقتدار که با زور نظامی

و انتخاب جانشین توسط جامعه‌ی جهانی از میان درانی‌ها برچیده شد. از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۴،

قدرت‌های گریز از مرکز را در اطرافش سازمان داده و اما مخالفت مسلحانه‌ی حامیان امارت

اسلامی را به دیده‌ی اغماض نگریست. این وضعیت تا مرگ ملا عمر ادامه یافت. ولی پس از نصب ملا منصور (درانی تبار) در رأس قدرت مخالف دولت

توسط استخبارات منطقه، روی‌کرد توجه روی نخبگان غلجایی از جانب جهان غرب و به ویژه

ایالات متحده توانست بار دیگر حلقه‌ی نخبگان نوگرا و اما تبارگرایان با برنامه‌ی آن تیره‌ی قومی

را در رأس قدرت حکومتی با توجیه عرفی روی‌کار و در جریان دو سال عمر حکومت گویا وحدت ملی

توانست، بحران سیاسی، بشری و اقتصادی را در کنار دور زدن از مطالبات اقوام و ملیت‌های غیرتباری و حتا قبایل درانی به نقطه‌ی خطرناک بحران نزدیک سازد.

در جریان این همه مدت، که قدرت‌های توسعه طلب قبیلوی خود را سازمان داده‌اند، تفاوت جدی

میان تمرکز قدرت میان امارت امیر عبدالرحمان، قدرت‌های شاهی سلاله‌ی نادرخان، سوسیالیزم

نور محمد تره‌کی و حفیظ الله امین و یا امارت اسلامی حکمتیار و ملا عمر با رویکرد حلقه‌ی

کنونی مستقر در ارگ زیر رهبری اشرف غنی احمدزی یا محمد اشرف غنی دیده نمی‌شود. از

نظام نامه‌ی امانی تا قانون اساسی کنونی، در همه اسناد زیر نام قوانین اساسی افغانستان تدوین

گردیده، از تمرکز قدرت حمایت و نظام سیاسی با نام و عناوین فریبنده‌ی حامی قانون و یا احکام

شرعی استتار گردیده و اما نفس نظام همان سلطنت مطلقه باقی مانده است.

اکنون که اقوام و ملیت‌های غیرحاکم خواهان تمرکززدایی قدرت سیاسی و ارگ هم‌چنان روی

تمرکز پافشاری می‌نماید، اگر در این میان گزینه‌ی دیگری سراغ نگردد و یا به مطالبات مردم توجه نشود، یقیناً جنبش قبیلوی حاکم،

کشور را به بدتر از عصر هوتکی در قندهار، خلقی‌ها، گلبدین حکمتیار و ملا عمر در کابل

برگردانده و سناریوی خونین دیگری را به شکل اجباری در تباری با حلقات گویا مخالف در برون

از نظام و یا در تفاهم با شبکه‌ات پنهان استخبارات منطقه در حوزه‌ی منطقوی به راه انداخته و

تراژدی نسل‌کشی عبدالرحمانی و امارت اسلامی را حتا بدتر از آن بر مردم بینوای کشور تحمیل خواهند کرد. رفع این بن‌بست جز با هم‌پاری ملی

و هماهنگی با جامعه‌ی بشری ممکن به نظر نمی‌رسد. خوب است در این مورد تمام گزینه‌ها به دقت مطالعه و بهترین آن برگزیده شود.

پس از فروپاشی آخرین بازمانده‌ی حکومت زاده‌ی اشغال (حکومت داکتر نجیب‌الله)، کابل به میدان منازعه، میان رقبای سیاسی-دینی

تبدیل و در نتیجه با راکت‌باران حکمتیار و مقاومت جبهه‌ی مخالف به تلی از خاک مبدل و ۶۴ هزار تن از ساکنانش به بیرحمانه‌ترین

شکل به کام مرگ سپرده شد.

در این مدت درانی‌ها از سنگر روم، در مخالفت با غلجایی‌ها، که کابل و پشاور را در چنگ داشتند، مبارزه‌ی نرم سیاسی را به پیش برده

و افکار جامعه‌ی جهانی را در هم‌نوایی با خود سمت‌وسو می‌دادند. در این مبارزه‌ی پیچیده‌ی سیاسی که میان اعیان جامعه‌ی قبیلوی

غلجایی و درانی در داخل و خارج از کشور ادامه داشت، طبقات اعیان جوامع غیرملیتی آن دو قبیله، به دو بخش اساسی، که یکی در کنار

اعیان جامعه‌ی غلجایی و دیگری در هماهنگی با درانی‌ها شریک سیاسی بودند، تقسیم گردیده بود. در واقع این تقسیم‌بندی از همان

روزهای آغازین شکل‌گیری قدرت سیاسی در دست احمدشاه ابدالی در قندهار و پسا نادر کابل، به یک عنعنه‌ی تاریخی تبدیل گردیده و

اعیان جوامع غیرپشتون با درک نیاز تاریخی و منافع سیاسی طبقاتی‌شان، خود را در قالب رهبران آن دو جامعه‌ی قبیلوی سازمان داده

بودند.

برگی از تاریخ

چانه زنی مأمور سی آی ای با معاون ملا عمر

"عثمانی سخنان مقدماتی خود را آغاز کرد. او گفت که اوضاع آشفته است. هم آمریکا و هم افغان‌ها باید افکار عامه داخلی خود را مدنظر بگیرند. به همین دلیل طالبان خواستار ویران شدن کشور خود به خاطر یک فرد نیستند. بن لادن و پیروان او برای هر دو کشور مشکل‌ساز بوده‌اند. بنابراین ما باید به صورت مشترک و سری- بر واژه‌ی "سری" بیشتر تأکید کرد- با هم در راستای حل این مشکل همکاری کنیم.

به او گفتیم که راه‌های متعددی وجود دارند تا از طریق همکاری مشترک به مشکل مورد نظر نقطه‌ی پایان بگذاریم. هم‌چنان واضح گفتیم که گزینه‌های شما در این زمینه خیلی محدود است. من آن گزینه را این طوری دسته‌بندی کردم: ملا عمر به صورت علنی حملات بر ایالات متحده‌ی آمریکا را تقبیح کند و کشتار افراد ملکی را خلاف دساتیر اسلام بخواند و نیز اعلام کند که از جانب خود به دستگیری عاملین این روی‌داد اقدام خواهد کرد. او می‌تواند در این موضع‌گیری علنی خود اعلام کند که شواهد کافی مبنی بر دست داشتن اسامه بن لادن در حملات وحشیانه یازدهم سپتامبر را از آمریکا دریافت کرده است. بنابراین دستور داده است تا او را دستگیر کنند. در غیر آن اگر موضع‌گیری علنی برای ملا عمر دشوار است، او می‌تواند به صورت بی سروصدا علیه اسامه و اردوگاه‌های وی اقدام کند. در این صورت ممکن است مردم تصور کنند که آمریکایی‌ها آن اقدام را بدون آگاهی طالبان انجام داده‌اند. هم‌چنان تذکر دادم که اگر یک چنین اقدامی نیز دشوار به نظر می‌رسد، طالبان می‌توانند از طریق ایجاد هماهنگی میان ما و فرماندهانی که علائق به دستگیری و استرداد اسامه دارند و می‌شود آن‌ها را از طریق پول خرید، فرصت را مساعد سازند تا ما بتوانیم اسامه و حلقه‌ی اطرافیان او را دستگیر و اردوگاه‌های‌شان را ببندیم. در نهایت اگر تمامی این اقدامات برای طالبان دشوار است و آن‌ها نمی‌خواهند در هیچ یک از آنها تصمیم بگیرند، می‌توانند به نیروهای آمریکایی از طریق فراهم‌سازی معلومات مؤثق استخباراتی اجازه دهند تا این کار را عملی کنند.

عثمانی سکوت کرد و تأکید کرد که هرگونه اقدام مستقیم آمریکا در افغانستان می‌تواند به مثابه‌ی تجاوز تلقی شود و می‌تواند سبب ایجاد مقاومت علیه آمریکا گردد. طالبان نیز در صورت اقدام مستقیم آمریکا خاموش نخواهند نشست.

به او گفتیم: "این حرام است" و تأکید کردم که "بهتر است پیش‌بینی خود را نسبت به آینده حالا انجام ندهیم، زیرا شکست و پیروزی به دست خداوند است." با گفتن آن جمله تأثیر سخنان خود را می‌توانستم در چهره‌اش به وضاحت تماشا کنم. به همین خاطر ادامه دادم: "آن‌چه را که می‌توان پیش‌بینی کرد این است که شروع جنگ به سود هیچ یک از طرفین نیست. آغاز جنگ سبب شکست و فروپاشی جنبش طالبان خواهد شد. دشمنان شما که شمارشان اندک نیز نیستند با استفاده از این فرصت حاضر خواهند شد تا با ما همکاری کنند. ما صمیمانه علاقه داریم که چنین اتفاقی برای شما رخ ندهد." حتا در یک مورد با تأکید گفتیم: "من اینجا نیامده‌ام تا شما را تهدید کنم".

در پایان و پس از پنج ساعت گفتگوی خسته‌کن و تکراری به این نتیجه رسیدیم که ملا عثمانی، فرماندهی زون جنوب طالبان باید یک گروه افراد مشخص را انتخاب کند تا بر اسامه حمله کنند. به گفته‌ی او در آن حمله دیگر افراد القاعده مصون خواهند ماند. به گفته‌ی او "ما به اندازه‌ی کافی به اسامه فرصت داده بودیم، ولی به نظر می‌رسد که او ارزش نیکی‌های ما را نمی‌داند."

منبع: ۸۸ روز تا قندهار، نویسنده: ال. گریبیر، برگردان: سنجر سهیل، انتشارات عازم، چاپ دوم، تابستان ۱۳۹۵، صص ۸۴ و ۸۵

جمهور بوده که سرو صداهای زیادی را در پی داشته است.

۲- نگاه به سیاست در جامعه‌ی مدرن: سیاست متاع جمعی و برای تحقق یافتن منافع جمع است، در حالی که در جامعه‌ی سنتی سیاست متاع شخصی است و برای تأمین منافع شخصی و یا طبقه‌ی حاکم.

در حکومت وحدت ملی نیز سیاست متاع شخصی است طوری که تیم حاکم و جمع مشخصی در تلاش محدود کردن قدرت در دستان خود هستند و کرسی‌های کلیدی را نمی‌خواهند به اقوام دیگر واگذار کنند. پروژه‌های بازسازی و نوسازی و زیرساخت‌های کشور به گونه‌ی بی اجرا گذاشته می‌شود که رضایت همه‌ی شهروندان کشور را نمی‌تواند کسب کند و اعتراض‌های گسترده و دوام‌داری را علیه اعمال تبعیض‌آمیز حکومت از سوی شهروندان به دنبال دارد. ۳ مرز خود و بیگانه: در جامعه‌ی مدرن اصل شهروندی است و تفاوتی میان شهروندان وجود ندارد اما در جامعه‌ی سنتی مرز خود و بیگانه قبیله و قوم، مذهب و نژاد وجود دارد.

هر چند آقای غنی در زمان کمپاین‌های انتخاباتی‌اش شعار هیچ افغان از افغان برتر نیست را سر می‌داد، اما پس از به قدرت رسیدن به وضوح دیده شد که شهروند برابر وجود ندارد و قوم و قبیله، مذهب و نژاد اصل خود و بیگانه بودن را بیان می‌کند و از همین رو به اعتراض چند صد تن در جنوب در مورد شناسنامه‌های برقی پاسخ مثبت داده شد در حالی که به اعتراض‌های ملیونی دیگر اقوام توجهی صورت نگرفت، بلکه در برابر آنان، تمام قد ایستاد و از هیچ خدعه و ترفندی فروگذار نکرد و تا مرز به خطر افتادن امنیت جمعی کشور و کشته شدن صدها تن پیش رفت و دست از لجاجت و بی عدالتی نکشید.

ادامه دارد...

و ارکان ریاست اجراییه را به گونه‌ی واضح و روشن مورد تأیید قرار داده و هیچ فردی در جریان این همه مدت نتوانسته گرایش‌های تباری و سمتی غنی را مورد تردید قرار داده و آن ادعا را اتهام دانسته باشد.

انحصار عزل و نصب توسط غنی و ایجاد دفاتر و ادارات عریض و طویل که در مجموع برخلاف قانون و مطابق نیاز شخصی وی راه‌اندازی گردیده و هیچ یکی وجهه و رنگ ملی ندارد، وی را در موقعیتی قرار داده که هرگز برایش قابل توجیه و دفاع نمی‌باشد. احتمال آن وجود دارد، که همانند روزهای اول شکل‌گیری حکومت وحدت ملی، که آقای غنی با عبدالله کنار آمد، این بار نیز سران نظام، که عمری را در معامله و زدوبندهای سیاسی سر کرده‌اند، با همدیگر کنار آیند. ولی مردم افغانستان دیگر تصمیم گرفته‌اند که در هر حالت در مبارزه علیه قانون‌گریزی، تبعیض، قومی‌سازی و سمتی‌سازی قدرت، اصلاح در قانون اساسی، اصلاح در نظام انتخاباتی، برگزاری انتخابات پارلمانی و شوراهای ولسوالی، به مبارزات شان ادامه دهند. در نهایت می‌توان در یک جمع‌بندی به جرأت گفت که: رئیس حکومت وحدت ملی که دیگر آن واژه هم روی آن صبغه‌ی قانونی ندارد، فقط دو راه در پیش دارد، یا به مطالبات مردم گردن نهاده و در مسیر قانونی گام گذارد و یا به دور از مطالبات مردم، هم‌چنان بر راهکار انتخاب کرده‌اش لجاجت نموده و بحران در کشور را تبدیل به یک واقعیت ترازدیک سازد.

رویارویی سنت و مدرنیته...

ادعاهای بزرگی که دارد؛ با باورهای سیاسی مدرن بر مردم و شهروندان این کشور حکومت می‌کند یا فرهنگ سیاسی سنتی و قبیله‌یی؟

۱ - سیاست مطلوب: در جامعه‌ی مدرن سیاست مبتنی بر حاکمیت قانون است و قانون حکومت می‌کند در حالی که، در جامعه‌ی سنتی سیاست مبتنی برحاکمیت و اراده‌ی شخص حاکم است و اراده حاکم و فرد اول قدرت همه چیز را مشخص می‌کند.

دیده می‌شود که نه حکومت قبلی و نه حکومت کنونی تا حال نتوانسته یا نخواسته سیاست مبتنی بر حاکمیت قانون را به پیش بگیرد، بل قدرت در دست فرد اول مملکت است و هر گونه که بخواهد می‌تواند آن را بچرخاند. به عنوان مثال، روزی پاکستان را برادر می‌خواند و روز بعد با آن اعلام جنگ می‌کند. روزی آمریکا بهترین دوست و حامی می‌شود و زمانی با لجاجت روابطش را با آن کشور تیره کرده و از آن به عنوان یک دشمن نام می‌برد. همین‌گونه حکومت کنونی تا حال به هیچ یک از وظایف قانونی‌اش عمل نکرده، و قانون مانند پاره‌ی کاغذی در تاق بلند به فراموشی سپرده شده و یا حکم مکتوب برای سرکوب و تهدید زیر دستان و اقلیت‌های قومی و مذهبی بیش نیست. نه تنها از برگزاری انتخابات پارلمانی، شاورالی‌ها، شوراهای ولسوالی‌ها و ... خبری نیست بلکه مفاد توافق نامه‌یی که براساس آن حکومت میان دو تیم انتخاباتی به میان آمد نیز عملی نشده و قدرت در دست و انحصار رئیس دولت قرار دارد که هر گونه می‌خواهد سمت و سو می‌دهد. چنان‌چه از اجرایی شدن پروژه‌های چون شناسنامه‌ی برقی و برگزاری لویه جرگه‌ی تغییر قانون اساسی خبری نیست و بارها شکایت جنرال دوستم معاون اول رییس جمهور و دکتر عبدالله عبدالله رییس اجرایی حکومت وحدت ملی به خاطر همین محدود شدن قدرت به اراده‌ی رییس

دشواری کار ارگ و...

تنهایی او را یاری دهد. اما از آنجایی که در درک فضای سیاسی و آگاهی از منافع‌اش، همه‌ی شهروندان این کشور در سطح خوبی قرار گرفته، وی در نهایت مجبور است به مطالبات مردم تکریم نموده و از تمامیت‌خواهی، انحصار قدرت، گرایش‌های تباری و زبانی دست بردارد.

در غیر آن به گونه‌ی یقینی امکانات آن وجود دارد، افراد، حلقات و گروه‌های معترض به گونه‌ی ادوار پیشین دست در دست هم داده و ناراحتی‌شان را به اشکال و یا در توسل به ابزار دیگر به نمایش گذارند.

تبعیض و تعصب در کنار انحصار قدرت و تباری‌سازی نظام، مردم افغانستان و ارگ را در مقابل هم قرار داده است. ادامه‌ی این تنش می‌تواند منجر به قانون‌شکنی و اشکال مختلف واکنش جمعی گردد. در این صورت، احتمال قوی وجود دارد که بحران تا سطح انکشاف نماید، که دیگر مهار آن ممکن نبوده و اساس شکل‌گیری نظام را مورد هدف قرار دهد.

شکاف میان سران نظام که از همان روزهای آغازین شکل‌گیری حکومت وحدت ملی مشهود بود، به تدریج به توسعه‌ی ناامنی و در نتیجه به وضعیت شکننده‌ی کنونی جا بدل کرده است، این وضعیت در حالی ادامه می‌یابد که فاصله میان مردم و حکومت بیش از هر زمانی افزایش یافته و اعتماد مردم نسبت به آینده، ثبات نظام و ایجاد فضای امیدوارکننده برای زندگی مصون در حال فروریزی است.

اکثریت قریب به اتفاق مردم افغانستان، ادعای معاون اول

سنت‌گرایی ریشه‌ی درازی در تاریخ این کشور دارد و نمی‌گذارد در این جامعه از درون سنت‌ها، "مدرنیته" سر برآورده و سنت‌گرایی را که از گذشته‌های دور به این طرف در این جغرافیا وجود داشته و بخشی از هویت این قوم شده، از میدان خارج ساخته و فاتحه‌اش را بخواند. متأسفانه در بسیاری از مناطق کشور و از جمله در جنوب، این سنت است که بر تجدد می‌چرید و غلبه می‌کند.

در جوامع سنتی و بسته سیاست نیز سنتی است و قدرت و حکومت در دست قوم و قبیله‌ی مشخص، این حکومت‌ها بیشتر توتالیتراند که، با زور و جبر بر شهروندان حکومت می‌کنند. از دید چنین سردمدارانی، هر چیز جدید و نو، بیگانه و دور از ارزش‌های بومی، قومی و قبیله‌یی است و رشد چنین پدیده‌هایی را دشمنی با هویت قومی و قبیله‌یی، سنت‌ها و فرهنگ‌های بومی می‌پندارند، چنان‌چه در افغانستان ما گواه نمونه‌های بی‌شماری از این دست هستیم. از این رو این باورهای کهنه و قدیمی به گونه‌ی افراطی آن دنبال می‌گردند.

در دنیا هیچ جامعه‌یی کاملن سنتی و یا مدرن نیست، در هر جامعه‌یی هم افراد تجدد طلب و نوگرا وجود دارد و هم سنتی و نوع قبیله‌گرا. بنابراین برای اینکه بدانی کدام از این‌ها (سنت یا مدرنیته) در یک جامعه پیش‌تاز است، اکثریت و اقلیت بودن، این دو گروه مهم است و اما در افغانستان بیشتر و در صد بالای از مردم با افکار و اندیشه‌های سنتی و قبیله‌یی زندگی می‌کنند که هیچ‌گونه پیشرفت و تغییری را به سوی مدرنیته و نوگرایی بر نمی‌تابند.

در این نوشته تلاش می‌کنیم تا تقابل سنت و مدرنیته را در افغانستان و مخصوصن فرهنگ سیاسی سنتی را در حکومت وحدت ملی مورد پژوهش قرار دهیم تا دریابیم که این حکومت با

ابزار هم به ضدش مبدل گردیده و دیگر فقط حلقه‌ی بدنام گرد و اطرافش و یا یک دو نفر از حلقات به حاشیه رفته گروه‌های قومی در کنارش مانده، که هیچ‌کدام تأثیر خاص در حفظ اوضاع نداشته و نمی‌توانند موازنه را به نفع ارگ حفظ نمایند.

معترضان کنونی، برخلاف گذشته‌ها که خواهان اصلاحات در نظام و یا حفظ نظام بودند، انگشت انتقادشان عمده‌تن روی سند اصلی نظام (قانون اساسی) و تغییر در بنیاد آن سند و چگونگی ایجاد نظام نوین سیاسی و آن هم بر پایه‌ی تدوین برنامه و راهکار نوین سیاسی‌اند.

بخش اکثریت معترضان، شونیزم حاکم تباری را ناشی از ماهیت نظام متمرکز و از صلاحیت برگرفته رییس حکومت از قانون اساسی می‌دانند. این معترضان که به جای قانون اساسی، سند توافق نامه‌ی حکومت وحدت ملی را مشروع می‌دانند، تأکید روی تطبیق مواد توافق‌نامه را در اولویت قرار می‌دهند. رییس حکومت در سخنانش به قانون تکیه و گویا از صلاحیتش در قانون اساسی دفاع می‌نماید.

دفاع از قانون اساسی توسط شخصی که خود بر مبنای غیرقانونی و پاکداشتن روی آن سند بر اریکه‌ی قدرت تکیه زده بیشتر از همه وی را در افکار عامه سبک ساخته است. وی که در کنار نقض مواد قانون اساسی، به پا گذاشتن روی توافق‌نامه‌ی حکومت وحدت ملی هم متهم است، به هر خس و خاشاک دست می‌زند، که در این

طالب حسین صمیم

تقد اجتماعی

بحران مهاجرت در استرالیا

اولویت معکوس افغانستان در آمارها

مریم مهتر

طبق جدیدترین گزارش سال ۲۰۱۶ شاخص حاکمیت قانون از سوی طرح عدالت جهانی، افغانستان مقام سومین کشور قانون شکن دنیا را بدست آورده است. در این آمارگیری که ۱۱۳ کشور دنیا شامل می‌شود، افغانستان مقام ۱۱۱ را بدست آورد. یعنی از طرف آخر مقام سوم قانون شکن ترین کشور دنیا را از آن خود کرد. این گزارش براساس سنجش شاخص‌های محدودیت قدرت، دولت، فساد، نظم و امنیت، عدالت مدنی و کيفری، و حقوق بنیادین تهیه و از سال ۲۰۱۰ به صورت هرساله منتشر می‌شود. از سوی دیگر بانک جهانی طی گزارشی اعلان کرده است که افغانستان نامناسب‌ترین کشور برای سرمایه‌گذاری در آسیا است.

پس از نشر این گزارش، اشرف غنی در چهارمین کنفرانس سرتاسری دادستان‌های کشور در کاخ ریاست جمهوری، با تأکید بر استقلال دستگاه قضایی کشور، خطاب به رئیس دادگاه عالی و دادستان کل کشور گفت که اگر کوچک‌ترین قانون شکنی را در من یا اطرافیانم دیدید، محاکمه‌ام کنید. این حرف‌ها از سوی اشرف غنی در حالی بیان می‌شود که کشور در بدترین شرایط قرار داشته و شهروندان در اوج سردرگمی به سر می‌برند. حکومتی که پایه‌های خودش براساس تقلب، فریب، نیرنگ و قانون شکنی اساس گذاشته شده است، رئیس آن چطور ادعا می‌کند که هیچ قانون شکنی از سوی آن‌ها صورت نگرفته است. نقض قانون و قانون‌گریزی همیشه دو وجه داشته است: وجه سازمانی (دولتی) و وجه عمومی.

قانون‌گریزی سازمانی زمانی رخ می‌دهد که دولت به عنوان مجری و تطبیق‌کننده‌ی قانون گاهی دچار آسیب‌پذیری شود. مثلن فردی از حکومت که در رتبه‌ی بالاتری قرار دارد، قانون را برای مردم دانسته و خودش را از این امر مستثنا بداند. درست مانند حکومت وحدت ملی، که رئیس حکومت همواره چند قدم جلوتر از قانون حرکت کرده و ادعا دارد که هیچ‌گانه نقض قانون نکرده است. در صورتی که شخصی که در رأس یک دولت، یک سازمان، یک نهاد یا یک جمع قرار داشته باشد، دچار قانون شکنی شود، بدون شک افراد تحت امرش نیز مجبور و مکلف‌اند برای حاصل کردن قناعت رئیس‌شان دست به قانون شکنی و نقض آن بزنند.

قانون شکنی‌های گوناگون دولت در سال‌های اخیر اکثریت تیرتیر رسانه‌های کشور را تشکیل می‌دهد. زمانی هم افغانستان بزرگ‌ترین کشور تولید کننده‌ی مواد مخدر در سطح جهان شناخته شد. در حالی که در ۱۵ سال اخیر میلیاردها دلار در راستای مبارزه با مواد مخدر به مصرف رسید اما هنوز افغانستان با حضور و کمک گسترده‌ی جامعه‌ی جهانی، بلندترین مقام را در تولید تریاک در سطح جهان داشته است. افغانستان یک دهه پیش ۹۷ درصد تریاک جهان را تولید می‌کرده است ولی اکنون این رقم به کمتر از ۸۰ درصد کاهش یافته است. با وجود این مقدار کاهش هنوز هم افغانستان در صدر جدول بزرگترین تولید کننده‌گان تریاک در جهان است. قانون شکنی‌های دیگر از نپرداختن بل برق گرفته تا برقرار نکردن انتخابات پارلمانی و ایجاد یک دولت کاملن دیکتاتوری و منحصر به یک شخص، همه و همه نشان از قانون شکنی‌ها در این کشور است.

رئیس جمهور غنی در سخنرانی‌هایش همیشه حرف‌های چرب‌دار زده است، همیشه از برابری و عدالت دم زده است، در حالی که وی در عمل کاملن برعکس سخنانش ظاهر شده است. چرا افغانستان لقب سومین کشور قانون شکن در دنیا را به خود اختصاص می‌دهد؟ آیا اگر قانون از سوی مقامات و نهادهای رتبه بالا نقض نشود، شهروندان عادی عرضه‌ی چنین کاری را دارند؟ شهروندان همواره تاوان قانون شکنی حکومت‌داران را پرداخته‌اند. قانون شکنی رئیس‌ان دولت مردم را دچار سردرگمی و ناامیدی کرده است. میلیون‌ها شهروند این سرزمین، اموال، خانه و زندگی‌شان را ترک کرده و به کشورهای دیگر مهاجر شده‌اند. آن‌جا نیز به جرم افغان بودن با سخت‌ترین قیودات روبرو‌اند. اداره‌ی موفق، اداره‌ی است که افراد آن عقب‌تر از قانون قرار داشته باشند، نه این که جلوتر از آن حرکت کنند. متأسفانه شرایط در کشور طوری شده است که افراد بلند رتبه‌ی این کشور کیلومترها جلوتر از قانون در حرکت بوده و نگاهی هم به پشت سرشان نمی‌اندازند، تا بدانند با این خودخواهی‌شان چه آسیبی به خودشان و دیگران می‌زند.

مهاجران افغانستان در گوشه و کنار دنیا با سختی‌های زندگی و آواره‌گی دست و پنجه نرم می‌کنند. با آن‌که مهاجرت یک بُعد از حیات اجتماعی است؛ در چند سال آخر اما، موضوع مهاجرت شهروندان افغانستان، بزرگ‌تر از حجم مهاجرت در تاریخ معاصر افغانستان است. هیچ کمپ و هیچ بازداشت‌گاهی یافت نخواهد شد که در آن شهروندان افغانستان حضور نداشته باشند؛ ناامنی و نبود شغل در کشور، باعث شده است که شهروندان افغانستان کشور را ترک کرده و راه پر خطر مهاجرت را برای نجات از نابسامانی‌ها، در پیش گیرند؛ زیرا، مهاجرت‌ها نتیجه‌ی بحران‌ها و نابسامانی‌های حیات سیاسی-اجتماعی است که این نابسامانی‌ها در جامعه‌ی افغانستان بی‌شتر از دیگر جوامع است. به استثنای آن‌که تحمل سختی‌های زندگی آواره‌گی در کمپ‌های پناهنده‌گی طاقت‌فرسا است؛ شنیدن اخبارهای متمادی را در اجباری برای مهاجرتی که سال‌های متمادی را در انتظار قبولی درخواستی پناهنده‌گی بوده است، کمرشکن است. اینک دولت فدرال استرالیا قانونی را طرح کرده است که مطابق به این قانون، هر پناهنده‌یی که توسط قایق‌های قاچاق به استرالیا آمده‌اند، تا آخر عمر از ورود به خاک استرالیا محروم خواهند ماند. در این طرح که اطفال در آن مستثنا گفته شده است، تمامی ویزاهای سیاحتی و تجارتي را در بر خواهد گرفت!

طرح این قانون، از طرف دولت استرالیا در حالی مطرح می‌شود که در چند سال گذشته، مهاجران افغانستان به طرف کشور استرالیا رجوع بیشتر داشتند؛ چون کشور استرالیا به نسبت تأمین امنیت و فرصت‌های شغلی بیشتر و داشتن خاک وسیع و نفوس کم، برای مهاجران افغانستان قابل ترجیح بود. از سال ۲۰۱۳ تا به حال، به نسبت دشواری‌های ناشی از پالیسی‌های مرزی سخت‌گیرانه‌ی دولت استرالیا، مهاجران افغانستان راهی آب‌های اروپا شدند تا جایی برای زیستن بهتر در اروپا یافت کنند. اما کنفرانس بروکسل در اکتبر سال جاری، شرایط را برای مهاجران در

اروپا نیز دشوارتر از کمپ‌های غیر صحتی و زندان مانند دولت استرالیا ساخت. گفتنی است که مهاجران در بازداشت‌گاه‌های پاپوآگینه‌ی نو، نارو و مانوس با توافق مقامات دولت فدرال استرالیا و مقامات این بازداشت‌گاه‌ها، از سال ۲۰۱۳م به این سو نگهداری می‌شوند. مهاجران در داخل این بازداشت‌گاه‌ها، به شمول اطفال و کودکان‌شان با خشونت‌های فزیک ننگهبانان و مردم محل روبرو هستند. حتا اطفال در این بازداشت‌گاه‌ها دست به خودکشی زده‌اند؛ زیرا فضای تکراری و خسته‌کننده‌ی کمپ‌ها، توأم با ناامیدی‌های ناشی از اخطار برگشت اجباری، خشونت‌های فزیک و آزار و اذیت، نبود امکانات بهداشتی و درمانی بر روحیه اطفال مهاجر صدمه وارد کرده است. مدیر ارشد سازمان عفو بین‌الملل، نیز از وضعیت ناگوار و شکننده‌ی این کمپ‌ها ابراز تأسف کرده و از دولت استرالیا در خصوص شکنجه‌های ناشی از پالیسی‌های مرزی سخت‌گیرانه‌ی دولت استرالیا انتقاد کرده است. این سازمان، پالیسی‌های مرزی دولت استرالیا را شکنجه‌های عمدی برای مهاجران گفته و آن‌را خلاف قوانین بین‌الملل در خصوص مهاجرت عنوان کرده است. اما، مقامات دولت استرالیا ادعاهای سازمان عفو بین‌الملل را رد کرده و می‌گویند: این پالیسی برای نجات جان مهاجران از خطر غرق شدن در آب‌ها است. هم چنان مالکولم

گفتنی است که بیشترین طرح‌های سخت‌گیرانه در خصوص سیاست‌های مرزی، از طرف حزب ائتلاف ملی استرالیا مطرح می‌شود که بنیان‌گذار این پالیسی، تونی ابوت نخست وزیر پیشین دولت فدرال استرالیا بود. تونی ابوت که خود طرف‌دار پالیسی‌های مرزی سخت‌گیرانه برای جلوگیری از ورود پناهجویان غیرقانونی بود، در راهکارهای انتخاباتی خود، پالیسی‌های سخت‌گیرانه‌ی مرزی را برای جلوگیری از ورود پناهجویان غیرقانونی توسط قایق‌های قاچاق انسان مطرح کرد. تونی ابوت بعد از برنده شدن در انتخابات سال ۲۰۱۳م بر تحقق این پالیسی تأکید بیشتر نموده و آن‌را در سیاست‌های مرزی دولت استرالیا تحقق داد. اما، تحقق پالیسی سخت‌گیرانه‌ی دولت استرالیا از طرف اعضای ارشد حزب کارگر استرالیا، همواره مورد انتقاد بوده است. چنانچه در ماه اکتبر سال جاری هزاران شهروند استرالیایی طرف دار حزب کارگر استرالیا برعلیه پالیسی‌های سخت‌گیرانه‌ی دولت استرالیا در بیست شهر آن کشور دست به تظاهرات زدند.



ترنیال نخست وزیر دولت استرالیا از طرح جدید دولت استرالیا پشتیبانی کرده و می‌گوید که این پالیسی بهترین راهکار برای حفظ سرحدات کشور استرالیا از ورود غیر قانونی پناهجویان و قایق‌های قاچاق انسان است. گفتنی است که بیشترین طرح‌های سخت‌گیرانه در خصوص سیاست‌های مرزی، از طرف حزب ائتلاف ملی استرالیا مطرح می‌شود که بنیان‌گذار این پالیسی، تونی ابوت نخست وزیر پیشین دولت فدرال استرالیا بود. تونی ابوت که خود طرف‌دار پالیسی‌های مرزی سخت‌گیرانه برای جلوگیری از ورود پناهجویان غیرقانونی بود، در راهکارهای انتخاباتی خود، پالیسی‌های سخت‌گیرانه‌ی مرزی را برای جلوگیری از ورود پناهجویان غیرقانونی توسط قایق‌های قاچاق انسان مطرح کرد. تونی ابوت بعد از برنده شدن در انتخابات سال ۲۰۱۳م بر تحقق این پالیسی تأکید بیشتر نموده و آن‌را در سیاست‌های مرزی دولت استرالیا تحقق داد. اما، تحقق پالیسی سخت‌گیرانه‌ی دولت استرالیا از طرف اعضای ارشد حزب کارگر استرالیا، همواره مورد انتقاد بوده است. چنانچه در ماه اکتبر سال جاری هزاران شهروند استرالیایی طرف دار حزب کارگر استرالیا برعلیه پالیسی‌های سخت‌گیرانه‌ی دولت استرالیا در بیست شهر آن کشور دست به تظاهرات زدند. محمد الخفاجی، مدیر اجرایی مؤسسه‌ی "به استرالیا خوش آمدید" ضمن قدردانی از مردم استرالیا به خاطر حمایت از پناهجویان گفته است که مهاجرت به استرالیا سبب شده است تا تنوع نژادی در این کشور به طور قابل توجهی زیاد باشد. "سیاست استرالیای سفید پوست" که در سال ۱۹۶۰م در این کشور پایان یافت، به مهاجران اروپایی بیش از دیگران امتیاز می‌داد. تا این تاریخ بومیان این کشور زیر حاکمیت قانونی به نام "فلورا و فونا" قرار داشتند و بیشتر این افراد از خدمات تعلیمی، صحتی و اقتصادی دور نگاهداشته شدند.